

# اقتدار و حاکمیت در روند جهانی شدن

رضایت دانسته‌اند.

رابرت دال در توضیح اقتدار گفته است که نفوذ رهبران سیاسی زمانی بر حق دانسته می‌شود که به‌سوی اقتدار گرایش یابد. به عقیده او: «اقتدار نوع ویژه‌ای از نفوذ است، یعنی نفوذ مشروع می‌باشد. در سیستم‌های سیاسی، رهبران همیشه سعی دارند که نفوذ خود را به اقتدار تبدیل کنند.»<sup>۱</sup> اقتدار نوع ویژه‌ای از نفوذ است و نه تنها مطمئن‌تر و پرموامتر از اجبار است، بلکه عاملی است که به فرمانروا کمک می‌کند تا بتواند با کمترین استفاده از منابع سیاسی، به راحتی حکومت کند.

غیر ممکن است که بتوان فقط با اتکا به ترساندن و ایجاد وحشت حکومت کرد و در سازمانهای بزرگ امروز، تکالیف خود را با موفقیت انجام داد... حکومت کردن با اقتدار، به مراتب باصرفه‌تر از حکومت کردن بازور است.<sup>۲</sup>

اقتدار تعریف‌های گوناگون دارد که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود:

مک آیور: «اقتدار را اغلب همان قدرت می‌دانند؛ قدرت فرمان دادن به اطاعت»

هربرت سیمون: «اقتدار، اختیار تصمیم‌گیری برای هدایت اقدامات دیگران است. اقتدار رابطه میان دو نفر است، یکی فرادست و دیگری فرودست.»

رابرت دال: «قدرت مشروع را اغلب اقتدار می‌نامند.»  
دائرةالمعارف علوم اجتماعی: «اقتدار توانایی ذاتی یا اکتسابی برای اعمال سلطه بر یک گروه است. اقتدار جلوه‌ای از قدرت است و بر اطاعت از آن دلالت دارد.»<sup>۳</sup>

اقتدار را می‌توان قدرتی دانست که با سلسله مراتب روابط مردم همراه است و کسانی را که در بالای سلسله مراتب قرار دارند، قادر به فرمان دادن به کسانی می‌کند که در مراتب پایین‌تر هستند و آنها را وامی‌دارد که اطاعت کنند.

این قدرت دوجنبه دارد: یک جنبه زور است و جنبه دیگر قانون. اقتدار ممکن است انحصاراً بر این یا آن جنبه یا بر ترکیب‌های گوناگون زور و قانون مستکی باشد. در شرایط عادی، کسانی که در

## سر آغاز

اقتدار چیست و حاکمیت (حاکمیت ملی) به چه معنی است؟ اینها چه ویژگی‌هایی دارند و بر چند گونه‌اند؟ چه نظراتی در این زمینه مطرح است آیا با گسترش فرایند جهانی شدن دیگر می‌توان از اقتدار و حاکمیت ملی سخن گفت؟ آیا جهانی شدن به تضعیف یا از میان رفتن اقتدار و حاکمیت ملی می‌انجامد؟ جهانی شدن چه اثراتی بر اقتدار و حاکمیت ملی دارد؟ آیا با گسترش جهانی شدن در چند دهه آینده می‌توان از حاکمیت جهانی سخن به میان آورد؟ دولت‌ها چگونه می‌توانند مدعی حاکمیت باشند، در حالی که در جهانی به سر می‌برند که در آن فعالیت سازمانها، نهادها، و مؤسسه‌های بین‌المللی در جهان پیوسته رو به افزایش است؟

هدف از نوشتن این مقاله یافتن پاسخ این پرسشها با استفاده از بینش تاریخی - جامعه‌شناختی (جامعه‌شناسی سیاسی) بوده است. از این رو نگارنده، با اشاره به مفهوم اقتدار و تعریف‌های آن و نیز مفاهیمی چون منابع اقتدار، ضمانت اجرا و حدود اقتدار، تفاوت‌های اقتدار با قدرت و انواع اقتدار، به بحث درباره حاکمیت (حاکمیت ملی)، تعریف و انواع آن، مفهوم حاکمیت و تحولات تاریخی آن و نیز دیدگاه‌های شوکر اتیک و دموکراتیک در باب حاکمیت (حاکمیت مردم، حاکمیت ملت) پرداخته و آنگاه کوشیده است موضوع اساسی و اصلی مقاله، یعنی «اقتدار و حاکمیت ملی در روند جهانی شدن» را از جنبه‌های گوناگون بررسی کند و آثار جهانی شدن بر اقتدار و حاکمیت ملی را باز گوید.

## ۱- اقتدار

### ۱-۱) معنی و مفهوم اقتدار

واژه اقتدار از ریشه لاتین واژه اوتورینته که به سنای روم مربوط بود، گرفته شده است. سنای روم، اعتبار قوانین مصوب شهروندان را تأیید می‌کرد و رومی‌ها هم اقتدار (اوتورینته) سنارا پذیرفته بودند. مفهوم اقتدار با مفهوم قدرت و نفوذ پیوندی تنگاتنگ دارد. اقتدار به معنی قدرت مشروع است و نیز اقتدار را قدرت مبتنی بر

سلسله مراتب قدرت پایین تر هستند، از فرمانهای فرادستان خود، بی‌اندیشیدن درباره آنها اطاعت می‌کنند؛ به این سبب که معتقدند این فرمانها جنبه قانونی دارد.

اما در زمانهای دیگر، فرودستان ممکن است از این فرمانها اطاعت نکنند؛ زیرا آنها را غیر قانونی بدانند. در مورد اخیر، فرادستان در سلسله مراتب قدرت، هنوز ممکن است بر پایه توان کاربرد زور یا تهدید به کار برد زور، فرودستان را به اطاعت و ادارت. اقتدار، سازمان یافته و ساختاری شده است و نیز به کسانی که در رابطه با اقتدار یا در ساختار اقتدار هستند، نقشهای معین، مسئولیتها، امتیازات و منابع مشخص اختصاص یافته است.

### (۱-۲) منابع اقتدار

به عقیده ماکس وبر، اقتدار سه منبع دارد: (۱) سنتی، (۲) قانونی-عقلایی و (۳) فرهی

۱. وقتی کاربرد مستقیم قدرت سیاسی یا اعمال آن بر پایه عرف و سنتها، پذیرفته و به پیدایش حق فرمانروایی منجر شده باشد، آن را اقتدار سنتی می‌نامند.

۲. وقتی حق فرمانروایی از قواعد تأسیس یا قوانین جامعه برآمده باشد، آن را اقتدار قانونی-عقلایی می‌نامند.

۳. وقتی فرمانروایی از بویایی‌ها و صفات ویژه رهبر سیاسی برآید، آن را اقتدار فرهی (کاریزماتیک) می‌خوانند.

در دورانهای گذشته پادشاهان و مشاوران سرچشمه اقتدار بودند. امروزه، در دموکراسی، اقتدار به صورت سلسله مراتبی است. کسی که در بالای سلسله مراتب است، از بیشترین میزان اقتدار برخوردار است و فرادستان قدرت تصمیم‌گیری بیشتری نسبت به فرودستان دارند.<sup>۲</sup>

### (۱-۳) ضمانت اجرای اقتدار

به طور خلاصه، این موارد ضمانتهای اجرایی اقتدار است:

۱. ضمانت اجتماعی: گاه افراد به سبب ترس از جامعه، اقتدار را می‌پذیرند و در برخی شرایط، انتظار جامعه از افراد این است که بی‌چون و چرا اطاعت کنند.

۲. امنیت و وضع اقتصادی: اگر اقتدار سود مالی افراد را در برداشته باشد یا وضع اقتصادی آنها را بهتر کند، مردمان آن را می‌پذیرند.

۳. ضمانت ناظر بر هدف: گاه، برای کارکرد مؤثر سازمان، کارکنان اقتدار مقامات بالا را می‌پذیرند؛ به دیگر سخن، اقتدار برای دست یافتن به یک هدف پذیرفته می‌شود.

۴. ضمانت روانی: فرادست به سبب فرادستی، اقتدار بر فرودست را فراچنگ می‌آورد.

### (۱-۴) حدود اقتدار

اقتدار محدودیت دارد. اگر این حدود را دارندگان اقتدار نقض

کنند، تابعان می‌توانند آن را نادیده بگیرند یا با آن مخالفت کنند.

به گفته «مریام»، کسی که اقتدار دارد، مانند راننده اتوبوس است. او مجاز است که در انتخاب راه، به صلاح‌دید خود عمل کند، اما باید مسافران را در مسیر مطلوب ببرد و اگر این کار را نکند، مسافران اتوبوس را ترک می‌کنند و راهی را که می‌خواهند، پیش می‌گیرند.

### (۱-۵) اقتدار و قدرت

قدرت و اقتدار اغلب مترادف هم دانسته می‌شود، در حالی که با هم فرق دارند.

به گفته «وبر و لاسول»، قدرت وقتی اقتدار می‌شود که قانونی شده باشد.

قدرت در مرحله تصمیم‌گیری و صدور فرمان به کار می‌آید، در حالی که اقتدار زمانی آشکار می‌شود که تصمیم گرفته شده و فرمان صادر گردیده است.

تفاوت‌های عمده قدرت و اقتدار عبارت است از:

۱. اقتدار همیشه مشروع و قانونی است، اما قدرت ممکن است مشروع یا نامشروع باشد.

۲. اقتدار مبتنی بر رضایت است، اما قدرت اغلب بر زور استوار است.

۳. پناهر سرشت، اقتدار دموکراتیک‌تر از قدرت است، زیرا همیشه قانونی و مبتنی بر پشتیبانی همگانی است.

اقتدار نشان می‌دهد که انسان برای قبولاندن هدفهای خود چه تواناییهایی دارد؛ در حالی که قدرت، به معنی توانایی انسان برای تغییر رفتار دیگران است.

با این تفاوتها، مفاهیم قدرت و اقتدار، عناصر حیاتی و جدایی‌ناپذیر سیاست هستند و هسته آن و کانون بررسیهای علم سیاست را به وجود می‌آورند.<sup>۵</sup>

### (۱-۶) انواع اقتدار

سیماهای اقتدار گوناگون است؛ بدین قرار:

۱. اقتدار زورمندانه: اقتدار مبتنی بر زور، اقتداری نامشروع است. این نوع اقتدار بر پایه قانون و اختیارات رسمی اعمال نمی‌شود، بلکه زور محض ضمانت اجرای آن است.

۲. اقتدار برخاسته از قانون اساسی: اگر کسی بر پایه قانون اساسی کشور اقتدار داشته باشد، اقتدارش قانونی دانسته می‌شود؛ مانند اقتدار رئیس‌جمهوری یا فرماندار.

۳. اقتدار فرهی: اگر حق فرمانروایی از صفات ویژه رهبر برآمده باشد، اقتدار فرهی (کاریزماتیک) پدید می‌آید.

به گفته «ماکس وبر»، اقتدار فرهی بر قهرمان‌پروری مقدس ویژه و استثنایی یا بر خصلت و صفت ستوده یک شخص متکی است.

۴. اقتدار دینی: اقتدار دینی به کسانی که در سلسله مراتب دینی پایگاه بهتری دارند، مربوط است.

## ۲- حاکمیت

## (۱-۲) تعریف و حدود آن

حاکمیت همانا قدرت برتر فرماندهی یا امکان اعمال اراده‌ای برتر از اراده‌های دیگر است. وقتی گفته می‌شود که فلان دولت حاکم است، یعنی در حوزه اقتدارش نیرویی خودجوش دارد که از نیروی دیگری بر نمی‌خیزد، قدرت دیگری برابر با آن وجود ندارد، در برابر اراده و اجرای اقتدارش ممانعی را نمی‌پذیرد و از هیچ قدرت دیگری پیروی نمی‌کند. هرگونه صلاحیتی ناشی از اوست، اما صلاحیتهای او درونی است. مفهوم حاکمیت و دولت - کشور چنان با هم پیوند خورده‌اند که دولت - کشور بدون حاکمیت، موجودیت ندارد و برعکس، بدون دولت - کشور، حاکمیت مطرح نیست. در واقع، نفی یکی از آنها، نفی دیگری را در پی دارد.

حاکمیت است که مانند مرکز تولید اقتدار، به هر یک از دستگاه‌های فرمانروا، صلاحیت عملکرد یا اعمال اراده می‌بخشد و همه کارهای فرازین قوای سه‌گانه و کارهای فرودین قوای عمومی، به نام او انجام می‌شود و ناشی از اوست.

حاکمیت بر دو نوع است:

(۱) حاکمیت برونی یا حاکمیت دولت و (۲) حاکمیت درونی یا حاکمیت دولت.

حاکمیت دولت یا حاکمیت برونی مشخص کننده شخصیت متمایز حقوقی و سیاسی دولت - کشور و استقلال و نوابستگی آن در ارتباط با دیگر دولت - کشورهاست.

حاکمیت برونی به معنای نفی هر گونه وابستگی به دولت‌های خارجی یا پیروی از آنهاست. کشوری حاکمیت برونی دارد که در روابط متقابل خود در سطح بین‌المللی، با دولت - کشورهای دیگر کاملاً برابر باشد و به‌عنوان شخصیت حقوقی مستقل و همسطح در برابر دیگر دولت‌ها به حساب آید.

از سوی دیگر، حاکمیت درونی مؤید برتری قدرت یک دولت - کشور نسبت به اعضای جامعه، از جمله فرد، گروه، طبقه یا تقسیمات سرزمینی، مانند شهر، شهرستان، استان، ایالت و کانتون یا نهادهایی چون حزب، سندیکا و غیره است. آخرین سخن، سخن اوست و اراده او از اراده دیگران برتر است.<sup>۷</sup>

## (۲-۲) مفهوم حاکمیت و تحولات تاریخی آن

از دوران باستان، مفهوم حاکمیت را شناخته‌اند و بازاینها را گوناگون بیان کرده‌اند. پروکولوس، حقوقدان رومی، حاکمیت را چنین تعبیر کرده است: «مردمانی آزادند که زیر انقیاد قدرت مردمان دیگری نباشند.»

«ژان بدن» فرانسوی نیز در قرن شانزدهم، در رساله مشهورش با نام «شش کتاب جمهوریت»، حاکمیت را چنین تعریف کرده است: «اقتدار مطلق و مداوم دولت - کشور»

۵. اقتدار آسمانی: گاهی کسانی مدعی شده‌اند که برگزیده خدا هستند و خداوند به آنان اقتدار داده است. جیمز اول پادشاه انگلستان و لویی چهاردهم امپراتور فرانسه خود را برگزیده و نماینده خداوند معرفی می‌کردند. امروزه این مفهوم اقتدار، دیگر پذیرفتنی نیست.

۶. اقتدار نیایی: اگر پدر اقتدار را به فرزند انتقال دهد، اقتدار فرزند میراث نیایی محسوب می‌شود. این نظام اقتدار در شکل پادشاهی حکومت وجود دارد.

۷. اقتدار نخبگان: این نظام اقتدار را گروه‌های کوچک افراد بر پایه شخصیت، دانش و تخصص یا ثروت خود دارند.

۸. اقتدار سنتی: اقتدار سنتی، بر عرف‌های باستانی، سنت‌ها و قرارهای اجتماعی استوار است.

۹. اقتدار قانونی - عقلایی: پایه این اقتدار، قوانین کشور است و به طور عمده در نظام دموکراتیک وجود دارد.

## (۱-۷) ویژگی‌های اقتدار

مشروعیت، سلطه، ماهوی بودن، و مسئولیت، ویژگی‌های اقتدارند که در ادامه، شرح کوتاهی از آنها ارائه می‌شود:

۱. مشروعیت: این ویژگی مؤثر بودن اقتدار را معین می‌کند: از این رو، نشانه اصلی مفهوم اقتدار است. به عقیده «ابرت دال»، «الف» به «ب» فرمان می‌دهد و «ب» فکر می‌کند که «الف» کاملاً حق فرمان دادن دارد و او کاملاً مکلف به اطاعت از اوست. این نوع رابطه را اغلب مشروع می‌دانند. و قدرت مشروع، بیشتر اقتدار نامیده می‌شود.

۲. سلطه: اقتدار، توانایی قانونی فرد برای فرمان دادن به دیگران است. فرد یا گروهی که اقتدار دارد، بر افراد دیگر سلطه می‌یابد. اقتدار، فرمان فرادست بر فرودست است.

۳. ماهوی بودن: اقتدار، قدرتی ذاتی نیست، زیرا ویژگی‌هایی دارد که چهره‌های اصلی قدرت را تشکیل می‌دهد.

به گفته «فردریک»، اقتدار قدرت نیست، بلکه چیزی است که قدرت را همراهی می‌کند؛ صفتی در موقعیت انسان است که قدرت را بر آن می‌افزاید؛ چیزی است که قدرت می‌آفریند، اما خودش قدرت نیست.

۴. عقلایی بودن: عقلایی بودن از ویژگی‌های اصلی اقتدار است. پایه اقتدار، عقل و منطقی است. دارنده اقتدار چیزی را صاحب است که می‌توان آن را این گونه توصیف کرد: توانایی استدلال دقیق، برای ارائه پاسخهای متقاعدکننده، در مورد عملی که انجام می‌دهد یا گمان می‌کند که دیگران باید انجام دهند.

۵. مسئولیت: فرد یا گروه دارنده اقتدار، در سلسله مراتب روابط سیاسی جامعه، در برابر دارنده اقتدار عالی‌تر، مسئول است. در نظامی دموکراتیک، داشتن مسئولیت، از ویژگی‌های مهم اقتدار است.<sup>۸</sup>

## الف- منشأ الهی: حاکمیت تشوکر اتیک

کهن ترین اعتقاد در مورد سرچشمه قدرت، منشأ ماوراءالطبیعه‌ای آن است. قدرت فرمانروایان از خالق و آفریننده جهان هستی نشأت می‌گیرد و اراده ذات پروردگار در سپردن فرمانروایی و دادن قدرت به فرد، گروه یا طبقه‌ای ویژه، دخالت دارد. در طول تاریخ از این اندیشه بهره‌برداری بسیار شده است و همه حاکمان، صرف نظر از منشأ قدرت خود، کوشیده‌اند این گونه باورها را پشتوانه قدرت خود و جانشینان و خانواده خود قرار دهند. مثلاً گاهی برخی از فرمانروایان، خود ادعای خدایی کرده‌اند؛ خود را نماد و تجسم قدرت ماوراءالطبیعی دانسته‌اند؛ خدایانی که گویا لباس انسانی پوشیده‌اند و بر پهنه زمین فرود آمده‌اند تا سرنوشت خلایق و حیات آنها را به دست بگیرند و طبق میل خود هدایت کنند (حکومت انسان-خدای).

فرعون مصر و برخی از سلاطین در خاور نزدیک یا امپراتوران باستانی روم خود را در زمره این خدایان می‌پنداشتند؛ چنان که اسطوره‌های بسیار که امروزه جنبه‌های ادبی و هنری و نیز شاعرانگی آنها بیشتر مورد توجه است، در این زمینه پدید آمده است. امپراتور ژاپن نیز تا سال ۱۹۴۷ یعنی تا پایان جنگ جهانی دوم، در چشم مردم این سرزمین از چنین مقام و جایگاهی برخوردار بود. اما بیشتر امپراتوران، پادشاهان و فرمانروایان که اعمال قدرتشان جنبه مطلق داشته است، از گونه‌ای حاکمیت تشوکر اتیک بهره گرفته‌اند که برخلاف برداشت نخست، بیشتر جنبه غیر مستقیم دارد. بر این اساس، فرمانروا به مقتضای اراده ذات واجب الوجود و برحسب قضا و قدر الهی، در رأس کارها قرار گرفته است. یعنی، چون همه قدرتها از آن خداست، پس به خواست خداوند، سرنوشت گروه‌های انسانی به دست فرد یا خانواده یا قبیله ویژه‌ای قرار می‌گیرد (حکومت بر اساس مشیت).

نظریه پردازی در مورد این برداشت کمابیش از قرون وسطی در اروپا آغاز شده و افراد مشهوری مانند ژوزف دومستر و بونالد از آن دفاع کرده‌اند.

بسیاری از حکومت‌های تمرکزگرا، اقتدارگرا، موروثی و مطلق در گذشته و همچنین حکومت‌های برآمده از کودتاها (دیکتاتورهای جدید)، خود را به گونه‌ای با این بینش تطبیق داده‌اند.

اصیل ترین شیوه تفکر حاکمیت تشوکر اتیک را در کتابها و اندیشه‌های مذهبی می‌توان یافت. بر پایه این شیوه تفکر، حاکمیت اساساً از آن خداست و انبیاء از سوی او مأموریت داشته‌اند تا قواعد و نظامات الهی را به افراد بشر انتقال دهند و گمراهان و مشرکان و کافران را به راه حق و راستی و صلاح و سعادت دنیایی و عقبایی رهنمون شوند؛ از این رو، انبیاء، فرستادگان و واسطه‌هایی برای آموزش و راهنمایی مردم و نیز آوردن گان پیام الهی و احکام زوال‌ناپذیر مذهبی که سرچشمه آنها وحی است، برای انسانها

با این برداشت، درمی‌یابیم که او دولت و حاکمیت را از هم جدا نمی‌داند و هر دو را مانند مفهوم واحد مورد بررسی قرار می‌دهد. «لو آزو»، شاگرد و پیرو او، حاکمیت را از دولت جدا نشدنی دانسته و گفته است: «اگر حاکمیت از دولت گرفته شود، دیگر دولت - کشوری وجود نخواهد داشت.»

مفهوم حاکمیت و آثار آن در دوره‌ای مطرح شد که در اروپا، نظام فئودالی از پراکندگی به سوی تمرکز و تجلی در یک حکومت جامع مرکزی سیر می‌کرد.

در این نظام هیچ واحدی نمی‌توانست در برابر واحد فئودال دیگر ادعای حاکمیت و برتری داشته باشد. البته در میان فئودال‌ها و طبقه مسلط نجبا و اشراف، سلسه مراتب وجود داشت، ولی نوع سلسله مراتب به گونه‌ای بود که نمی‌توانست معنی حاکمیت واحدی فئودالی را بر واحد دیگر داشته باشد. در این میان دو قدرت با خصلت فئودالی وجود داشتند که ادعای استقلال و عدم وابستگی می‌کردند و خود را تابع و محکوم هیچ قدرت برتری نمی‌دانستند؛ یکی قدرت امپراتوری و دیگری قدرت کلیسای.

همه جوامع مسیحی از یک سو به اقتدار کلیسا وابسته بودند و از سوی دیگر مطیع سازمان حکومتی امپراتوری بودند که جنبه غیر مذهبی داشت و باقیمانده امپراتوری کهن روم بود. اما واقعیت این است که هیچ یک از این دو قدرت براستی حاکمیت نداشت؛ زیرا، قدرت امپراتوری، بر اساس نظریه حاکمیت الهی، عملاً از کلیسا ناشی می‌شد و امپراتوران تاج خود و فرمان حکومت را ضمن تشریفات مذهبی از دست بالاترین مرجع دینی یا نماینده او دریافت می‌داشتند. از سوی دیگر، همین قدرت امپراتوری، چه از نظر حقوق مر سوم زمان و چه از لحاظ عملی، مستقیماً بر انتخاب پاپ و نیز برخی دیگر از مقامات بالای روحانی نفوذ داشت؛ یعنی، هر دو لازم و ملزوم هم بودند و روابط میان آنها بر اساس موازن تقابل بود. بنابراین، چون نظریه حاکمیت همزمان با تشکیل دولت - کشورهای جدید طرح و در حقیقت همراه با آن قالب‌گیری شده است، طبیعی است که حاکمیت و دولت، دو مفهوم لازم و ملزوم دانسته شوند.

## (۲-۳) حاکمیت، زیربنای اعتقاد به قدرت

در طول تاریخ دو نظریه بسیار مهم در باب منشأ حاکمیت ارائه شده است؛ یکی نظریه تشوکر اتیک و دیگری نظریه دموکر اتیک.

نظریه اول، قدرت را ناشی از نیروی ماوراءالطبیعه یا خارج از اراده بشری می‌داند و طبق نظریه دموکر اتیک، قدرت برآمده از مردم و ملت و خلاصه از درون، انسانی است. بر اساس دیدگاه نخست، حاکمیت جنبه نزولی دارد و از دیدگاه دوم، صعودی است؛ با این حال، اعتقاد کلیت جامعه به هر یک از این دو دکتترین است که برپایی، ایستایی و دوام قدرت سازگار با نظریه را تضمین می‌کند.

بوده‌اند. پیامبران و رسولان الهی بر این اساس، خود برای حکومت نیامده‌اند، بلکه آمده‌اند تا انسان‌ها را به سوی شناخت خداوند راهنمایی کنند؛ هر چند در برخی موارد، مانند حضرت سلیمان و حضرت داود، برای ایجاد چنین مدینه فاضله‌ای، خود مستقیماً سر رشته حکومت را به دست داشته‌اند. به هر حال، جوهره تفکر مذهب بر مدار نظریه حاکمیت الهی است.

حاکمیت بر جهان و انسان، به خداوند خالق هستی و مدبّر عالم وجود تعلق دارد و او هر که را بخواهد، حکومت می‌دهد و از هر که بخواهد، باز می‌ستاند؛ بنابراین، بسیاری از فرمانروایان و پادشاهان برای مشروعیت بخشیدن به فرمانروایی خود، تاج سلطنت و طغرای حکومت را از دست بالاترین مراجع مذهبی دریافت می‌کنند. این شیوه در گذشته‌های باستانی ملتها به خوبی دیده می‌شود؛ مثلاً، پادشاهان هخامنشی و ساسانی، به گواهی اسناد تاریخی و سنگ نبشته‌ها، برگزیده از سوی اهورا مزدا و از رهگذر سازمانهای روحانی و مذهبی بوده‌اند.

سازمانهای کلیسایی و روحانی دیانت حضرت مسیح نیز بویژه در قرون وسطی، ضمن تشریفاتی مذهبی، تاج شاهان مسیحی را بر سر آنان می‌گذاشتند و آنان را متبرک می‌ساختند تا امور این جهان را طبق اراده خداوند و موافق با مشی دین، تمشیت دهند.<sup>۸</sup>

ب- منشأ انسانی حاکمیت: حاکمیت مردم - حاکمیت ملت در قرون وسطی، اندیشمندانی چون توماداکن و پیروانش که بیشتر از میان کاتولیک‌ها برخاسته بودند، نظریه‌ای درباره حاکمیت مطرح کردند که به جای منشأ ماوراء الطبیعی، ریشه انسانی داشت. این نظریه، در گذر تاریخ، توسط مخالفان نظام‌های مطلقه سلطنتی مورد بهره‌برداری قرار گرفت تا اینکه در سده هفدهم، هواداران مکتب حقوق طبیعی و بین‌المللی آن را توسعه دادند و به آن دقت و وضوح لازم بخشیدند، به گونه‌ای که ژان ژاک روسو و دائرة المعارف نویسان فرانسه سخت تحت تأثیر آن قرار گرفتند.

از این رو، آن اندیشه که جز با حاکمیت مردم نمی‌توان به رژیم دموکراسی دست یافت، از اندیشه‌های قدیم است.

بلازم، الهی دان معروف کاتولیک در سده هفدهم، با اثبات اصل برابری انسانها، گفته است: «دلیلی ندارد که در جمع انسانهای برابر، یکی بی‌جهت بر دیگران تسلط داشته باشد؛ لذا، قدرت و حاکمیت باید متعلق به همه خلاق باشد.»

روسو در کتاب «قرارداد اجتماعی» این نکته را مطرح کرده است که هر کس سهمی از حاکمیت دارد و حاکمیت سیاسی، حاصل جمع قطعات حاکمیت است. وی در این کتاب نوشته است: «فرض کنیم که جامعه‌ای از ده هزار شهروند ترکیب یافته باشد، سهم هر عضو جامعه یک‌ده هزارم قدرت حاکم است.»<sup>۹</sup>

قانون اساسی ۱۷۹۳ فرانسه با تأثیرپذیری از این متفکر و هواداران و پیروانش، آموزه حاکمیت مردمان را عملاً واقعیت

بخشید. بر اساس این نظریه، حاکمیت مردمان لزوماً حاکمیت مطلق را نفی نمی‌کند، بلکه آن را از دست شهریار مطلق و خودکامه بیرون می‌آورد و یکسره در اختیار افراد و جامعه می‌گذارد. جایجایی قدرت خود به خود دموکراسی به وجود نمی‌آورد، بلکه می‌تواند منجر به دیکتاتوری اکثریت شود. در بررسی اثرات نظریه روسو و هواداران حاکمیت مردمان، مطالعات نظری ارزنده‌ای بویژه توسط فرانسویان انجام گرفته است. یکی از عوارض نگران کننده و زیان آور این نظریه، تعبیری است که می‌توان از آموزه «حاکمیت مردمان» داشت. ابزار «حاکمیت بر پایه تعداد و کثرت» در برهه زمانی معین و سپردن سرنوشت کشور و جامعه به اکثریتی که ممکن است هر زمان تغییر جهت دهد، می‌تواند خطراتی برای موجودیت واقعی جامعه داشته باشد؛ در حالی که گذشته‌های تاریخی یک جامعه، چشم‌اندازهای آینده، دلبستگی به برخی از اصول حفظ فرهنگ و شخصیت جماعت، ابعاد دیگری از مسئله هستند که با فراموش کردن آنها، مصلحت و عافیت جامعه فدای برخی تصمیمات مقطعی می‌شود. بنابراین، در سالهای ۱۷۹۸-۱۷۹۱ مجلس مؤسسان فرانسه در برابر مفهوم «حاکمیت مردمان»، اصل «حاکمیت ملی» را مطرح کرد.

بر این اساس، ملت «موجودی واقعی» تلقی شد که متمایز از عناصر ترکیب کننده ملت و جمعیت یک کشور در بعد تاریخی، فرهنگی، ارزشی و آرمانی آن است. این ملت است که حاکمیت دارد، نه مردمان؛ حاکمیت، متعلق به این کلیت تقسیم‌ناپذیر و همبسته است. کسانی که به عنوان حکم گزار و فرمانروا و نماینده تعیین می‌شوند، نمایندگان ملت به شمار می‌آیند، نه نمایندگان تک افراد جامعه و نیز ملت دارای مصالح و موازینی فراتر از اراده مقطعی مردمان است و هر جا با آن در تعارض افتد، موجودیت و عافیت ملت حتی بر آراء مردمان برتری خواهد داشت.

در سده نوزدهم گونه‌سومی از حاکمیت مطرح شد که می‌توان آن را «حاکمیت پروتئری» یا «حاکمیت طبقه کارگر» نامید. در این مکتب، پرجمعیت‌ترین طبقه در جوامع صنعتی زمان، یعنی طبقه کارگر مورد توجه است و قتی این طبقه در اثر انقلاب زمام امور را به دست بگیرد، به جای همه افراد جامعه حکومت می‌کند و تصمیم می‌گیرد. قوانین اتحاد شوروی پیش از سال ۱۹۳۵ حاکی از این طرز تلقی بود زیرا طبقات دیگر، مانند آریستوکراتها و بورژواها را از مدار انتخاب شدن خارج می‌کرد.<sup>۱۰</sup>

### ۳- اقتدار، حاکمیت و جهانی شدن

بحث را با نگرش جامعه‌شناختی (جامعه‌شناسی سیاسی) ادامه می‌دهیم؛

با توجه به گسترش فرایندهای جهانی شدن در عرصه‌های گوناگون و در نتیجه، تضعیف دولت ملی، به نظر می‌رسد که دامنه و

حاکمیت ملی را در حوزه اقتصاد و در عرصه فرهنگ و زندگی اجتماعی، محدود می‌سازد.

روی هم رفته، توده‌ای از اقتدار در سطح جهانی و بین‌المللی در حال تکوین و تشکیل است که خواه‌ناخواه به اقتدار سنتی دولت‌های محلی آسیب می‌رساند.<sup>۱۲</sup>

فرایند جهانی شدن را معمولاً در چهار حوزه فنی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بررسی می‌کنند. در حوزه فنی و تکنولوژیک، از وقوع انقلاب صنعتی سوم سخن می‌رود. انقلاب صنعتی اول در سده هجدهم، تحوّل در تکنولوژی تولید بود. انقلاب صنعتی دوم در نیمه دوم سده نوزدهم رخ داد و تکنولوژی توزیع و ارتباط را دگرگون کرد. و انقلاب صنعتی سوم در پایان سده بیستم، سبب‌ساز تحولاتی اساسی در حوزه ارتباط، مصرف و اطلاعات بوده است.

تکنولوژی اطلاعاتی که شبکه‌های اطلاعاتی کامپیوتری را در بر می‌گیرد، کمیت و کیفیت اطلاعات قابل دسترسی را به شیوه‌ای انقلابی و بی‌سابقه، دگرگون ساخته است. همچنین تحوّل مشابهی از لحاظ سرعت انجام مرادوات و بازرگانی بین‌المللی رخ داده و تکنولوژی ماهواره‌ای موجب ظهور رسانه‌های الکترونیکی در سطح جهان شده است. با این تحولات در واقع فاصله مکانی و جغرافیایی معنای خود را از دست می‌دهد و حوزه عمومی مشترکی در سطح جهان پدیدار می‌شود که همگان به گونه فزاینده به مسایل و موضوعات آن علاقه‌مند می‌گردند. این همان چیزی است که برخی از نویسندگان آن را «دهکده جهانی الکترونیکی» نامیده‌اند.

در حوزه اقتصاد نیز به تبع این تحولات فنی، تغییرات بی‌سابقه‌ای رخ نموده است. با جهانی شدن اقتصاد، فرایندهای مالی و اقتصادی در سطح ملی دیگر نمی‌تواند تابع سساز و کسارهای داخلی و تصمیم‌گیرهای دولت‌ها باشد. در نتیجه، کنترل دولت ملی بر اقتصاد ملی معنای خود را بیش از پیش از دست داده و عناصر اصلی سیاست‌های اقتصادی و مالی ملی، «جهانی» می‌شود.

امروزه، توفیق اقتصادی در داخل، به معنی توفیق در کسب موقعیتی مطلوب در بازارهای جهانی است؛ موقعیتی که به گونه فزاینده، به دانش، اطلاعات و تکنولوژی پیشرفته متکی می‌شود.<sup>۱۳</sup> همچنین قدرت شرکتهای چند ملیتی یا فراملی نیز افزایش چشمگیر داشته است. از این رو، بودجه این گونه شرکتهای و بنگاه‌ها اکنون از بودجه بسیاری از دولت‌های ملی بیشتر است.

بسیاری از این شرکتهای «بی‌دولت» هستند، یعنی به هیچ دولت ملی یا بازار واحد بستگی ندارند. در سایه امکانات و منابع مالی و تکنولوژیک این شرکتهای، تقسیم کار بین‌المللی جدیدی شکل گرفته و سراسر جهان به بازار و میدان عملکرد آنها تبدیل شده است.

چنین است که بنگاه‌ها و شرکتهای فراملی، به گونه فزاینده از

عرصه موضوعات و همچنین نگرشهای مسلط در جامعه‌شناسی سیاسی دستخوش دگرگونیهای عمده و اساسی شده باشند. از آن رو که دولت ملی به عنوان واحد مورد بررسی در جامعه‌شناسی سیاسی، به گونه‌ای فزاینده در معرض فرایندها و فشارهای جهانی شدن قرار گرفته است، و خود فرایندها در عرصه جهانی شدن، به عنوان موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی جدید مطرح است، به نظر می‌رسد پارادایم اصلی جامعه‌شناسی سیاسی در حال تغییر باشد. در پارادایم کلاسیک، مفاهیمی چون دولت ملی، رابطه حکومت و جامعه، طبقه حاکم، نخبگان سیاسی، احزاب و پایگاه اجتماعی رژیم‌های سیاسی بیشتر مورد توجه بود، در حالی که در پارادایم جدید ساختارهای اقتدار در سطح جهانی، رابطه میان حکومتها و فرایندهای جهانی شدن در عرصه اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ارتباطات، هویت‌های فراملی طبقاتی، بخش‌های اجتماعی فراملی و... اولویت یافته است.

جهانی شدن بزرگترین تهدیدی است که برای الگوی دولت-محور جامعه‌شناسی سیاسی کلاسیک، پدیدار شده است.

جهانی شدن فرایندی چند وجهی است و در نتیجه فرایندهای جهانی شدن، توانایی دولت‌های ملی در دست زدن به اقدامات مستقل در اجرای سیاست‌های خود محدود شده، کنترل آنها بر کالاها، تکنولوژی و اطلاعات کاهش یافته و حتی اختیارانشان در تبیین قواعد و قانونگذاری در محدوده سرزمین ملی کاستی گرفته است.

با این تحولات، مطالعه قدرت و سیاست از دیدگاهی گسترده‌تر، ضرورت یافته و از این رو، بررسی فرایندهای جهانی شدن، به عنوان مهمترین عامل در تحوّل حوزه جامعه‌شناسی سیاسی، اهمیت بسیار یافته است.

«جهانی شدن» همانا مجموعه فرایندهایی پیچیده است که دولت‌های ملی را به گونه فزاینده به هم مرتبط و وابسته می‌سازد و همین وابستگی و ارتباط است که برای حاکمیت ملی و دولت ملی مشکلاتی ایجاد می‌کند.

جهانی شدن در حقیقت یکی از مراحل پیدایش و گسترش تجدّد و سرمایه‌داری جهانی است که سابقه آن به سده پانزدهم می‌رسد. اما امروزه جهانی شدن بیشتر به ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی این فرایند کلی اطلاق می‌شود. به هر حال، جهانی شدن همچنان با گسترش سرمایه‌داری در سطح جهان مرتبط است و برخی نیز فرایند دموکراتیزاسیون را یکی از وجوه اصلی جهانی شدن می‌دانند.<sup>۱۴</sup>

گسترش ارتباطات جهانی به سبب پیشرفت‌های فنی، افزایش اهمیت نهادهای سیاسی، اقتصادی و تجاری بین‌المللی، پیدایش سازمانهای صنعتی و مالی چند ملیتی و افزایش قدرت بازارهای ارزی، به عنوان اجزای اصلی فرایند جهانی شدن، دایره اختیار و

سوی دیگر، با انتقال برخی از اختیارات دولت‌های ملی به واحدهای سیاسی بزرگتر، مانند جامعه اروپا، پیمانهای منطقه‌ای و سازمانهای مالی جهانی نوعی بوروکراسی جهانی نیز در حال تکوین است.

و اما در سطح فرهنگی، باید از ظهور جامعه مدنی سخن گفت. جنبش‌های فرهنگی و اجتماعی بین‌المللی جزئی از این جامعه هستند و به مسایل و موضوعاتی نظر دارند که از حدود توانایی و دید دولت‌های ملی بسی فراتر می‌رود.

برخی از نویسندگان از ظهور روابط فراملی در مقابل مفهوم قدیمی روابط بین‌الملل سخن گفته‌اند. در جامعه مدنی بین‌المللی، شبکه‌ای از سازمانهایی که اهداف و آرمانهایشان مرز نمی‌شناسد، از مظاهر اصلی روابط فراملی است.

اشاره‌ای به نقش سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی (NGOs) نیز در این رابطه لازم است. نقش اصلی این سازمانها گردآوری اطلاعاتی است که بتوان آنها را به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم برای اعمال نفوذ در جهت تضمین رعایت حقوق بشر و آزادی‌های مدنی از جانب دولت‌های ملی به کار برد. برخی از این سازمانها به‌طور مستقیم دست‌اندر کار ترویج و پیشبرد دموکراسی هستند و برخی دیگر به‌طور غیرمستقیم در این زمینه‌ها فعالیت دارند و به اموری چون رفع تبعیض نسبت به زنان و مسایل محیط زیست می‌پردازند.

گذشته از همه بحث‌ها و انتقادهایی که در مورد حاکمیت مطرح است، می‌توان گفت که امروزه نظریه سیاسی، حاکمیت را از آن دولت می‌داند و آن را به هیچ رکن یا کارگزار حکومت منسوب نمی‌دارد. اما، در هیچ مفهوم سیاسی نیز آن را مطلق نمی‌داند؛ با این باور که حاکمیت باید در چارچوب قانون اساسی و هماهنگ با قانون اعمال شود. افزون بر آن، این‌گونه اعمال قدرت باید با توجه به حقوق و رفاه افراد جامعه باشد. اهمیت گروهها را نمی‌توان نادیده گرفت، بلکه آنها باید آزادی عمل بسیار داشته باشند.

نظریه سیاسی اعلام می‌دارد که قانون بالای سر افراد نیست، بلکه فقط ابزاری است برای تشخیص و تحقق هدفهای دولت، یعنی رفاه مردم و جامعه. از لحاظ خارجی نیز حاکمیت دولت را فعالیت سازمانهای بین‌المللی گوناگون و نیز حقوق بین‌الملل محدود می‌کند؛ بنابراین حاکمیت دولت، نه فقط از لحاظ خارجی، بلکه از نظر سیاسی نیز مطلق نیست.

به‌طور خلاصه، بسیاری از نویسندگان، ویژگیهای اصلی عصر «جهانی شدن» را در مفاهیمی چون ظهور دهکده الکترونیک جهانی، پیدایش قبیله جهانی، انقلاب اطلاعاتی، فشرده‌گی زمان و جهان، گسترش جهان-آگاهی، پایان جغرافیا و عصر سبیرتیک خلاصه کرده‌اند.

قید محدودیتهای حقوقی و سیاسی قوانین ملی رها می‌شوند و از سوی دیگر، عرصه حقوق بین‌المللی گسترش بی‌سابقه می‌یابد. مرزهای ملی هم دیگر چندان مفهوم و معنای مرزهای فعالیت اقتصادی ندارد؛ از این رو دیگر نمی‌توان به درستی از بازار ملی سخن گفت. در واقع، گسترش اقتصاد جهانی با این روند، توانایی سیاسی دولت‌های ملی را در کنترل و اداره امور اقتصادی‌شان محدود می‌سازد.<sup>۱۴</sup>

از لحاظ سیاسی نیز با گسترش اختیارات نهادهای سیاسی جهانی، تحولات چشمگیری در حوزه قدرت و حاکمیت دولت‌های ملی و در ماهیت نظام بین‌المللی رخ نموده است.

به سخن دیگر، سازمان ملل، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی از جمله مهمترین بازیگران سیاسی در سطح بین‌الملل شده‌اند که قدرت تصمیم‌گیری در سطح جهان دارند. افزایش اقتدار این نهادهای جهانی هم تا اندازه‌ای نتیجه پیدایش مسایل عمده جهانی، مانند مسئله سوراخ شدن لایه اوزون و گرم شدن کره زمین، افزایش جمعیت، مسایل زیست محیطی و غیره است. در واقع، دولت‌های ملی دیگر نمی‌توانند به تنهایی حریفی برای برخورد با این‌گونه مسایل حیاتی در جهان باشند. در نتیجه، اختیار و توانایی سازمانهای بین‌المللی در حوزه‌های تصمیم‌گیری رو به افزایش نهاده است. در مقابل، استقلال عمل بسیاری از دولت‌ها در کشورهای در حال توسعه، بویژه بر اثر برنامه‌های تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول، محدود شده است.

از سوی دیگر، توسعه حقوق بین‌المللی، آزادی عمل سنتی دولت‌ها را در عرصه بین‌المللی محدود می‌کند. به‌عنوان نمونه، اینکه در پرتو کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی، امکان اجرای حقوق بین‌الملل به‌طور دسته جمعی وجود دارد.

به‌طور کلی، در نتیجه فرایند جهانی شدن، ویژگیهای اصلی دولت ملی رو به زوال است؛ ویژگیهایی که برخی از نویسندگان آنها را در کارآمدی در سیاست‌گذاری داخلی، خودمختاری، شکل حکومت و مشروعیت داخلی می‌بینند.<sup>۱۵</sup>

با جهانی شدن اقتصاد، تصمیم‌گیری داخلی در برابر فرایندهای جهانی اقتصاد، کارآمدی خود را از دست می‌دهد.<sup>۱۶</sup> همچنین با گسترش اختیارات سازمانهای بین‌المللی، خودمختاری دولت‌ها در عمل محدود می‌شود. از لحاظ شکل حکومت نیز فرایند دموکراتیزاسیون، به‌عنوان جزئی از فرایند جهانی شدن، دستکم ظواهر دموکراسی را در همه جا گسترش می‌دهد.

سرانجام اینکه حکومتها دیگر نمی‌توانند به آسانی به مبانی مشروعیت دیگری جز قانونگرایی و اقتدار قانونی، آهم به مفهومی منطبق با قانونگرایی در سطح جهان، دست یابند. شمار دموکراسی‌ها، تنها در دهه ۱۹۸۰ به دو برابر افزایش یافت. از

## نتیجه گیری

نکته مهم این است که بر اثر فرایند جهانی شدن، حاکمیت ملی دولتها عملاً دچار محدودیت‌هایی می‌شود، به گونه‌ای که حکومتهای ملی دیگر نمی‌توانند مانند گذشته از خودمختاری لازم برخوردار باشند؛ هر چند از لحاظ حقوقی و صوری، مرجع نهایی اقتدار در قلمرو خود محسوب شوند. در واقع، با گسترش فرایندهای جهانی شدن، دولت‌های ملی بخش‌های مهمی از توانایی، خودمختاری و حاکمیت خود را از دست می‌دهند و به گونه فزاینده با بازارهای جهانی، سازمانهای تجاری منطقه‌ای، نهادهای سیاسی بین‌المللی و جنبش‌های فکری رویبرو می‌شوند. البته، تأثیرهای روند جهانی شدن بر توانایی و حاکمیت کشورها و مناطق گوناگون جهان متفاوت است و این یکی از مسائل مورد بحث در جامعه‌شناسی سیاسی جدید است. با توجه به فرایند جهانی شدن، حاکمیت دو مفهوم سنتی آن، چه به مفهوم حاکمیت داخلی در وضع و اجرای قانون و چه به مفهوم حاکمیت بیرونی یا استقلال دولت‌های ملی، معنایی اساساً صوری و حقوقی می‌یابد. خودمختاری دولتها در عمل مسئله‌ای است که دیگر چندان از مفهوم حقوقی و کلاسیک حاکمیت، قابل استنتاج نیست. ممکن است خودمختاری دولتها در عرصه‌های گوناگون محدود یا مخدوش شود، بی‌آنکه حاکمیت ملی آنها از لحاظ حقوقی آسیب ببیند.

حاکمیت مطلق ملی، به معنای قدیمی و کلاسیک آن، اینک هر چه بیشتر به مفهومی ناممکن و منسوخ تبدیل می‌شود. از این رو، دولتهای ملی دیگر نخواهند توانست به راحتی بر خلاف مسیر تحولات سیاسی و فرهنگی جهان تصمیم بگیرند. استیلای کامل دولت محلی بر شیوه زیست فرهنگی مردم خود نیز با توجه به گسترش ارتباطات و اطلاعات در سطح جهان دیگر چندان ممکن نیست و در نتیجه، هم‌مونی ایدئولوژیک و فرهنگی الیگارشیهای محلی سنتی می‌گیرد.

سرانجام اینکه، در عصر جهانی شدن باید از نو درباره اقتدار و حاکمیت ملی اندیشید.

## منابع و مآخذ

۱. تجزیه و تحلیل جدید سیاست، رابرت دال، ترجمه: حسین مظفریان، تهران، نشر نی، ۱۳۶۴، ص ۷۰.
۲. همان، ص ۷۱-۷۲.
۳. درآمدی بر دایرةالمعارف علوم اجتماعی، باقر ساروخانی، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۹، ص ۶۸.
۴. زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، لوئیس کوزر، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۷، صص ۳۱۱-۳۱۰.
۵. بنیادهای علم و سیاست، عبدالرحمن عالم، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۳، صص ۱۰۳-۱۰۲.
۶. همان، صص ۱۰۶-۱۰۴.
۷. بایسته‌های حقوق اساسی، ابوالفضل قاضی، تهران، نشر دادگستر، چاپ اول، ۱۳۷۵، صص ۷۴-۷۳.
۸. همان، صص ۷۷-۷۶.
۹. قرلر داد اجتماعی، ژان ژاک روسو، سومین بخش از فصل نخست.
۱۰. ابوالفضل قاضی، پیشین، صص ۷۸-۷۷.
۱۱. جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، کیت نش، ترجمه: محمد تقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۰.
۱۲. «جهانی شدن، فرسایش اقتدار و تحوّل دولتی»، احمد صادقی، فصلنامه سیاست خارجی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۴۰۸.
۱۳. «جهانی شدن اقتصاد و شرکت‌های چندملیتی»، سعید تائب، فصلنامه سیاست خارجی (ویژه جهانی شدن)، تهران، تابستان ۱۳۷۹، ص ۴۲.
۱۴. «حاکمیت دولتها در عصر شرکت‌های چندملیتی»، میر احمد معصوم‌زاده کیایی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال چهاردهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۹، شماره ۱۵۵-۱۵۶، صص ۱۱۹-۱۲۱.
۱۵. کیت نش، پیشین، ص ۱۲.
۱۶. سعید تائب، پیشین، ص ۴۲۶.
۱۷. «بازاندیشی در مفهوم حاکمیت (تأثیر جهانی شدن بر حاکمیت دولت‌ها)، مارک ویلیامز، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال چهاردهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۹، شماره ۱۵۵-۱۵۶، صص ۱۳۷-۱۳۶.